

زبان و فرهنگ عامیانه در دیوان صائب

نصرت الله دین محمدی کرسفی*

زبان عامیانه گونه‌ای از زبان معیار است که عموم مردم در زندگی عادی خود، برای ایجاد ارتباط، از آن سود می‌جویند. غالباً هر واژه و اصطلاح و عبارت آن ریشه در اعماق عقاید، باورها، آداب و سنت‌ها و تجربه‌های گوناگون محیطی و اجتماعی و قومی دارد که در طول سالیان متمادی شکل یافته‌اند. این زبان، به دلیل زنده و پویا بودنش، سخت غنی است و می‌توان آن را سرچشمه زبان علمی و ادبی دانست.

فولکلور

فولکلور، مرکب از دو جزء folk به معنای مردم، توده، عامه، و lor به معنای دانش، آگاهی، دانستن، معلومات؛ و فولکلور، دانشی است که به مطالعه ابعاد سنتی یک جامعه می‌پردازد که شیوه‌های زندگی، اعمال و رفتار، عادات، باورها و اسطوره‌های سنتی را بر جا را، که برخی از اشکال رفتار و روابط اجتماعی موجود را بیان می‌کند، تشکیل می‌دهد.^۲

در دوره دویست و چهل ساله حکومت صفویان بر ایران (۱۱۴۸-۹۰۷ ه) به علل مختلف، از جمله کم توجهی پادشاهان صفوی به شعرهای مدحی، شعر از دربار خارج شد و به میان مردم راه یافت؛ و چون شرایط خاص شاعری از میان رفت، همه اصناف

* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی.

۱. پژوهش و بررسی فرهنگ عامه ایران، حسین علی بیهمی، اداره موزه‌های آستان قدس، چاپ دوم ۱۳۶۷ ه.ش، ص ۱۱.

۲. همان، ص ۱۳.

جامعه، حق ادعای شاعری پیدا کردند. مثلاً قصاب کاشانی، قصاب بود و علی نقی قمی، بنا، و شاهپور تهرانی، بازرگان، میر الهی همدانی و ملا شکوهی، قهوه‌چی و زکی همدانی، نعلگر بودند.^۱

میرزا محمد علی تبریزی اصفهانی، معروف به صائب و صابا (۱۰۸۱-۱۰۱۶ هـ) در این دوره زندگی می‌کرد و بالطبع تحت تأثیر سبک دوره خویش بود. در شعر او زبان عامیانه و فرهنگ مردم با تمام وجود حضور دارد؛ انگار صائب تعمدی داشته است بر این که تمام واژه‌ها و ترکیبات و امثال و حکم رایج در زبان عوام، و اندیشه‌ها و حکمت و تمام اعتقادات و خرافات، بازی‌ها، رسوم و هر آنچه از مردم بود و به مردم تعلق داشت، همه و همه را ثبت و ضبط کند. بدین‌سان وی علاوه بر شعر گفتن، هم‌تی نیز بر بقای اندوخته‌های موجود دوره خویش داشت که متعلق به مردم بود. به قول یکی از ادبا، هیچ معنا و مضمونی در جهان نیست که در شعر صائب نیامده باشد. او از گل قالی، تندباد بیابان، و تبخال، مضمون ساخته است.^۲

در این مقاله کوشش شده است نمونه‌هایی اندک‌شمار از جلوه‌های زبان عامه و فرهنگ مردم در شعر صائب معرفی شود.

زبان عامیانه

لغات و واژه‌های عامیانه

انگاره (هر چیز ناتمام)؛ بخیه (کوکبی که روی پارچه، بادست یا چرخ خیاطی بزنند)؛ بسمل (حیوانی که سرش را بریده باشند)؛ بیعانه (پیش بها)؛ پرداز (جلا دادن)؛ پینه (وصله)؛ چشمک (غمزه و اشاره به چشم)؛ خمیازه (دهن دره)؛ رشوت (آنچه به کسی دهند تا کارسازی ناحق کند)؛ رفو (دوخت)؛ شتَل (آنچه در قمار بازی، حریف برده به حاضران مجلس بدهد)؛ شگون (مبارکی و خجستگی)؛ شلایین (سخت درگیرنده به چیزی)؛ فطیر (نانی که خمیر آن خوب برنیامده باشد)؛ قُلُقُل (آواز شراب و آب که از گلولی صراحی برآید)؛ کاکل (موی تارک سر)؛ گُزک (مزه)؛ مَرَس (طنابی که بر گردن

۱. سبک‌شناسی شعر، [دکتر] سیروس شمیسا، انتشارات فردوس، چاپ دوم ۱۳۷۵ هـ.ش، ص ۲۸۴.

۲. همان، ص ۲۹۷.

سگ بندند؛ مفت (رایگان)؛ های های (شور و غوغای ماتمزدگان)؛ های هوی (شور و غوغای اهل طرب)؛ هُو (بانگ و فریاد)؛ می می (کلمه‌ای که بدان شتر را به علف خوانند)؛ یَللی (فریادی که در وقت مستی و رسیدن خبر خوش یا در حال سماع و ذوق گویند):

کشتی تن را شکستم، یَللی از حجاب بحر رستم، یَللی

ج ۳۴۱۹/۶

عبارت‌های کنایی

آب از آهن کشیدن: کار ممتنع کردن (ج ۳، ب ۱۲۰۵)؛ آب در گره داشتن: تلاش امر محال کردن (ج ۱، ب ۶۴)؛ آتش پاره: آدم پرشور و پرحرکت (ج ۳، ب ۱۵۲۴)؛ آینه زیر نم داشتن: صفا و پاکی پنهان بودن (ج ۱، ب ۳۵۰)؛ بخیه بر روی کار افتادن: رسوا شدن (ج ۲، ب ۷۹۴)؛ چشم پَریدن: جستن چشم که نشانه رسیدن خبری باشد (ج ۵، ب ۲۲۸۶)؛ جگی جگی گاه: غیغب (ج ۱، ب ۸۳)؛ خاک در کاسه کسی کردن: ذلیل کردن (ج ۱، ب ۷۳۹)؛ دندان‌نمایی: تهدید کردن (ج ۵، ب ۲۳۷۰)؛ دو آتش: قوی و زورمند (ج ۴، ب ۱۸۵۸)؛ راست خانگی: راستی و درستی (ج ۲، ب ۸۳۴)؛ زبان گندمین، زبان هموار و نرم (ج ۳، ب ۱۴۲۹)؛ سبز شدن آب: زنگار بستن آب (ج ۱، ب ۱۱)؛ ستاره سوخته: بدبخت (ج ۲، ب ۱۰۱۰)؛ سینه دزدیدن: گریختن (ج ۳، ب ۱۵۵۸)؛ سیه کاسه: بخیل (ج ۵، ب ۲۴۰۱)؛ شراب‌زده: آن که از شراب خوردن بسیار سیر برآمده و رغبتی بدان نکند (ج ۲، ب ۱۰۰)؛ شوره‌پشت: چارپای سرکشی که اگر در زیر بارش کشند، بار را بیندازد و اطلاق آن بر چنین آدمی، مجاز است (ج ۳، ب ۱۲۳۱)؛ شیرگیر: مردم نیمه‌مست یا تمام‌مست (ج ۲، ب ۳۲۷).

تمیثل و ضرب‌المثل

از جدایی قطع پیوند خدایی مشکل است

گر شود سی پاره، از هم کی شود قرآن جدا

ج ۸/۱

در نگیرد صحبت پیر و جوان با یکدیگر

تا به هم پیوست، شد تیر و کمان از هم جدا

ج ۸/۱

می‌توان از عالم افسرده دل برداشت زود از تنور سرد می‌گردد به گرمی نان جدا

ج ۸/۱

شرکت روزی، خسیسان را به فریاد آورد بر سر نان پاره، سگ دشمن بود درویش را

ج ۴۶۱

ندارد گریه کردن، حاصلی در پیش بی‌دردان

میفشان در زمین شور صائب، تخم قابل را

ج ۱۹۴/۱

از همت بزرگ، به دولت توان رسید آری، به فیل صید نمایند فیل را

ج ۳۴۸/۱

تا فشاندم برگ هستی، از ملامت فارغم

نخل شد ایمن زسنگ کودکان چون بار ریخت

ج ۴۷۱/۱

هر که پیوندد به اهل حق، ز مردان خداست

آهن پیوسته با آهن ربا، آهن ریاست

ج ۴۷۵/۲

جمع دل در عالم اسباب کردن مشکل است

حفظ خرمن در ره سیلاب کردن مشکل است

ج ۵۲۱/۲

کار نادان می‌شود مشکل‌تر از تدبیر خویش

از لگد محکم شود خاری که در زیر دم است

ج ۵۳۲/۲

ایمن از دشمن خاموش شنن بی‌باکی است خطر راهروان از سگ غافلگیر است

ج ۷۲۸/۲

ز درد و داغ محبت مگو به مرده‌دلان تنور سرد، سزاوار بستن نان نیست

ج ۸۸۹/۲

روح قدسی در تن خاکی چه سان خامش شود؟

طشت بام افتاده را آواز می‌باشد بلند

ج ۱۲۲۳/۳

در جوانی ز می ناب گذشتن ستم است شنبه خود، شب آدینه نمی باید ساخت

ج ۱۶۲۳/۴

باورهای توده، و آداب و رسوم

باورهای توده

۱. اسپند دود کردن: "برای میمنت مجلس عروسی، و دفع شرّ و سیاهبختی، اسفند در آتش می‌ریزند"^۱.

"برای رفع بیماری و چشم زخم، اسفند دود می‌کنند. اگر این کار را نزدیک غروب بکنند، بهتر است یک تکه پارچه یا نخ یا یک تار از بند تبان و یا خاک ته کفش کسی که نسبت به او بدگمان‌اند را گرفته، با قدری اسفند دور سر بچه یا ناخوش می‌گردانند و می‌گویند: اسفند و اسفنددونه، اسفند سی و سه دونه، از خورش و از بیگونه. هر که از دروازه بیرون برود، هر که از دروازه تو بیاید، کور شود چشم حسود و بخیل"^۲.

بسیار چاره هست که از دود بدتر است

صد چشم بد، برابر دود سپند نیست

ج ۱۰۰۱/۱

شراب و شاهد و ساقی و مطرب هر که را باشد

سیندی گو بر آتش نه، که خوش جمعیتی دارد

ج ۱۴۳۳/۳

۲. پری‌زاده: "کسی را گویند که لجن به او بار شده باشد و او از مفیات خبر دهد و از ماضی و مضارع گوید"^۳.

نو روز شد که جوش زند خون باغ‌ها از بوی گل، پری‌زده گردد دماغ‌ها

ج ۳۷۸/۱

۱. عقاب و رسوم مردم خراسان، ابراهیم شکورزاده، سروش. چاپ دوم ۱۳۶۲ ه.ش، ص ۱۷۹.

۲. نیرنگستان، صادق هدایت، انتشارات بی‌تا، چاپ سوم ۱۳۴۲ ه.ش، ص ۱۱۴.

۳. فرهنگ لغات و تعبیرات خاقانی نسروانی، سید ضیاء‌الدین سجادی، زوّار، ۱۳۷۴ ه.ش، ج ۱، ص ۲۲۲.

۳. جغد و شومی آن: «جغد» مرغی است به نحوست و شومی مشهور، و به جاهای خرابه مانوس است.^۱

«جغد را که ببینند باید بگویند: میمنت خانم، خوش آمدی؛ عروسی است»^۲.
دل تاریک را از فکر دنیا نیست دلگیری

که باغ دلگشای جغد جز ویران نمی‌باشد

ج ۱۵۱۶/۳

نمی‌توان دل بی‌داغ یافت در عالم که از سیاهی جغد این خرابه خالی نیست

ج ۸۹۲/۲

۴. چشم پریدن: «اگر پلک چشم راست بپرد، خوشحالی به انسان روی می‌آورد؛ اگر پلک چشم چپ بپرد، غم و مصیبت به او می‌رسد»^۳.

از پریدن‌های چشم و از تپیدن‌های دل می‌رسد از یار پیغامی که می‌باید مرا

ج ۳۷۱

چشمی که با خیال تو در خواب ناز بود از مزده وصال پریدن گرفت باز

ج ۲۲۲۳/۵

۵. چشم شور: «چشمی است که به اعتقاد عوام از نگرش آن به اشیاء و انسان‌ها، آزار و گزند می‌رسد»^۴.

ز چشم شور، آب خضر خون مرده می‌گردد

مکن بی‌پرده چون گل جام سرشار معانی را

ج ۲۲۲/۱

۶. خروس بی‌محل: «خروسی که بی‌وقت بخواند باید کشت یا بخشید، و گرنه صاحبش می‌میرد»^۵.

۱. شرح مخزن الاسرار نظامی کنجبری، برات زنجان، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۴ ه.ش، ص ۲۲۵.

۲. نیرنگستان، ص ۱۳۰.

۳. غنایید و رسوم مردم خراسان، ص ۳۰۹.

۴. حافظنامه، بهاء‌الدین خرمشاهی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳ ه.ش، ج ۲، ص ۹۰۶.

۵. نیرنگستان، ص ۱۳۰.

- چون خروس بی محل بر تیغ می‌مالد گلو هر که در بزم بزرگان حرف بی‌جا می‌زند
ج ۱۲۲۸/۳
۷. خفاش و ضعف چشم آن: "خفاش، شب از لانه‌اش بیرون می‌آید، به نظر می‌رسد
وصل آفتاب نمی‌خواهد و با نور خورشید سازگاری ندارد"^۱.
ز روشنایی دل، ظلمت است قسمت نفس
سیاه روزی خفاش از آفتاب بود
ج ۱۹۰۶/۴
۸. دق کردن ماه: "هنگامی که ماه در کاهش است... می‌گویند در دق افتاده است و
لاغر و باریک می‌شود"^۲.
لقمه بیرون کردن از دست خسیسان مشکل است
ماه نو دق کرد تا از خوان گردون نان گرفت
ج ۶۹۵/۲
۹. دندان صد و بیست سالگی: "هر کس دندان صد و بیست سالگی را ببیند، عمرش
زیاد می‌شود"^۳.
شاخ و برگ آرزوها می‌شود موی سفید
حرص در صد سالگی دندان برون می‌آورد
ج ۱۱۷۸/۳
۱۰. ستاره داشتن در آسمان: "هر کس ستاره‌ای در آسمان دارد. وقتی می‌میرد، ستاره‌اش
می‌افتد"^۴.
من ندارم اختری در هفت گردون ورنه هست
اختری از هر شرر پیش نظر پروانه را
ج ۱۱۷/۱

۱. فرهنگ اصطلاحات نجومی، ابوالفضل مصفا، مؤسسه تاریخ فرهنگ ایران، تبریز، ۱۳۷۵ ه.ش، ج ۱، ص ۲۵۱.
۲. فرهنگ فارسی، محمد معین، امیرکبیر، چاپ هشتم ۱۳۷۱ ه.ش، ج ۲، ص ۱۵۴۲.
۳. نیرنگستان، ص ۱۱۵.
۴. همان، ص ۶۸.

۱۱. صدف و قطره باران: "بر آن باور بودند که قطره باران در دهان صدف می‌افتد و پس از پرورش یافتن، تبدیل به ذر می‌شود".^۱

از ضمیر صاف خود گرد تعلق شسته است

قطره در دست صدف زان در مکنون می‌شود

ج ۱۳۳۵/۳

۱۲. دعای و این یکاد: "برای حرز چشم‌زخم وارد شده که آیه «وَ اِنْ يَكَاد...» را بخوانند".^۲

خود را به چشم عاشق بر خویش جلوه دارد

هر گام، این یکادی، بر حسن خود دمیده

ج ۳۲۳۵/۶

۱۳. دنبه گداز کردن: "نوعی سحر و جادو، که ساحران به نام شخصی، سوزن بسیار بر دنبه گوسفند بخلانند و افسونی خوانند و آن را در قبر کهنه بیاویزند و چراغی در زیر آن روشن کنند تا از حرارت آن دنبه به گداز آید. چنان‌که می‌گدازد، آن شخص هم می‌گدازد و لاغر می‌شود تا بمیرد".^۳

پهلوی چرب، دشمن روشن گهر شود ماه تمام، دنبه گداز از نظر شود

ج ۲۰۵۱/۱

۱۴. دیو (یا پری) را در شیشه کردن: رسمی بوده است که برای رهایی پری‌زدگان، شیشه‌ای می‌آوردند، و افسونی می‌خواندند و می‌دمیدند و در شیشه را سخت می‌بستند و به پری‌زده می‌گفتند دیو یا پری تو را گرفتیم و در شیشه کردیم تا بیش تو را نیازارد.^۴

با پری در شیشه کردن دیو را انصاف نیست

عقل را وا کن ز سر در کار عشق اندیشه کن

ج ۲۹۴۸/۶

۱. حافظ‌نامه، ج ۱، ص ۶۵۱.

۲. مفاتیح الجنان، حاج شیخ عباس قمی، انتشارات فاطمه‌الزهرا، ۱۳۷۶ ه.ش، ص ۵۳۵.

۳. فرهنگ اشعار حساسب، احمد گلچین معانی، امیر کبیر، چاپ دوم ۱۳۷۳ ه.ش، ج ۲، ص ۴۱۷.

۴. مرزبان‌نامه، به کوشش خلیل خطیب رهبر، صفی علی شاه، تهران، چاپ هشتم ۱۳۷۵ ه.ش، ص ۱۴۵.

۱۵. نعل در آتش نهادن: "یک جادوی بسیار رایج بین ساحران که برای ایجاد محبت شدید در کسی، به نیت او و به نام خواهانش، نعل کهنه‌ای را با اوراد و اذکار در آتش دفن می‌کردند و...".^۱

شمع در محفل از آن نعل در آتش دارد که به بال و پر پروانه رساند خود را

ج ۲۴۸/۱

برخی از آداب و رسوم و سنت‌ها

۱. خشت لحد: "پس از گذاشتن مرده در قبر، یکی از مردان خانواده مرده به درون گور می‌رود و مرده را به پهلوی راست و رو به قبله می‌خواباند و پاره آجری زیر سر و خشتی خام در پشت او می‌گذارد".^۲

چون به بالین سر نهی، یادآور از خشت لحد

چون بر آری سر ز خواب، از صبح محشر یاد کن

ج ۲۹۴۵/۶

۲. شمع (چراغ) مزار: "پس از چیرگی تازیان... به جای آتش مقدس، رسم شد شمع یا چراغی بر مزار مرده در شب اول قبر روشن نمایند".^۳

باده گل‌رنگ خوردن در کنار لاله‌زار

بر سر خاک شهیدان، شمع روشن کرده است

ج ۵۳۲/۲

۳. بی‌کلاهی، نشانه سوگواری: کلاه از لوازم منصب و مقام است. بی‌کلاهی نشانه خلع از منصب و مقام و گاه نشانه سوگواری نیز بوده است.^۴

سودای عشق در سر مجنون بی‌کلاه با نکهه کلاه فریدون برابر است

ج ۹۳۰/۲

۱. کتاب کوچک، احمد شاملو، انتشارات مازیار، دفتر اول، تهران، چاپ دوم ۱۳۷۷ ه.ش، ج ۱، ص ۲۳۷.

۲. فرهنگ مردم ایران، سید علی میرنیا، نشر راما، تهران، چاپ اول ۱۳۶۹ ه.ش، ص ۲۰.

۳. فرهنگ مردم ابهر، محمد آقا محمدی، چاپ و نشر ساعس ناجا، چاپ اول ۱۳۷۴ ه.ش، ص ۱۸۲.

۴. اورازان، جلال آل احمد، انتشارات مجید، تهران، چاپ سوم ۱۳۷۶ ه.ش، ص ۴۶.

۴. کلوخ اندازان: "در اکثر نقاط ایران، روز آخر ماه شعبان را روز کلوخ اندازان گویند. در این روز، مردم ضمن این که دور هم جمع می‌شوند و به شادی و نشاط می‌پردازند، خود را برای ماه رمضان آماده می‌کنند".^۱

روژه نزدیک است، می‌باید کلوخ انداز کرد زاهدان خشک را رندانه از سرباز کرد

ج ۱۱۶۳/۳

۵. کوزه شکنی: از مراسم مخصوص چهارشنبه سوری آن بود که درون کوزه کهنه‌ای مقداری نمک و زغال و سکه ده‌شاهی می‌ریختند؛ هر یک از افراد خانواده یک بار کوزه را دور سر می‌چرخاند، و نفر آخری کوزه را از پشت بام به کوچه می‌انداخت و می‌گفت: "درد و بلای ما بره توی کوزه و بره توی کوچه"^۲.

با تن خاکی میسر نیست سیرابی ز وصل

کوزه بشکن، سر به جوی آب حیوانش گذار

ج ۲۲۰۳/۵

۶. میل کشیدن به چشم: نوعی سیاست (شکنجه)، که میل گذاخته به چشم کشند و نابینا کنند.^۳

چنان ز چشم بد خاکیان هراسانم که میل می‌کشم از آه چشم روزن را

ج ۳۱۳/۱

۷. نعل وارونه زدن: رسم بوده که دزدان چون می‌خواستند کسی نفهمد از کدام راه رفته‌اند، نعل وارونه به اسب خود می‌زدند تا نشانه‌های پای اسب، به عکس راهی که رفته بیفتند. جنگی‌ها هم در مقام خدعه جنگی چنین کاری می‌کردند.^۴

بشت کردن بر دو عالم، رو به حق آوردن است

می‌برد این نعل وارون تا به منزل عشق را

ج ۵۰/۱

۱. رمضان در فرهنگ مردم، سید احمد وکیلان، سروش، تهران، چاپ اول ۱۳۷۰ ه. ش. ص ۲۷.

۲. فرهنگ مردم ایران، ص ۲۰.

۳. فرهنگ اشعار صنایع، ج ۲، ص ۳۶۶.

۴. همان، ج ۲، ص ۱۰۴.

در پایان، باید تأکید کرد که این، شمه‌ای بود از نشانه‌های فرهنگ مردمی در دیوان صائب تبریزی. همان‌گونه که سبک صائب، نمونه تمام‌عیار سبک هندی است و آیین‌وار چهره تمام‌نمای سبک هندی را نشان می‌دهد، دیوان صائب نیز تجلی‌گاه فرهنگ مردم است. می‌توان گفت که اکثر قریب به اتفاق اعتقادات، سنت‌ها و رسوم، بازی‌ها و مشاغل، الفاظ و اصطلاحات و امثال عامیانه، اسامی ابزار و وسایل زندگی و جنگ و شکار، نام پوشاک و انواع خوراک، دارو و درمانها و امراض، احکام و مسایل شرعی و دینی و... به شکل تلمیح در دیوان صائب آمده‌اند.

وقتی با ظرافت علمی، جنبه‌های گوناگون فرهنگ عامیانه جست و جو شوند، می‌توان از دیوان صائب تبریزی فرهنگی غنی را بیرون کشید که ریشه در زندگی مردم عامی دارد.

در دیوان تقریباً هفتاد و پنج هزار بیت صائب، فرهنگ بسیار پرباری از امثال و حکم نیز وجود دارد که گرچه همگی حکم مثل سایر را پیدا نکرده‌اند، ولی صائب به خوبی آنها را متناسب با مفهوم بیت به کار برده است و گاهی در حکم ارسال المثلین است یعنی هر دو مصراع تمثیل هستند. صائب این‌ها را از زبان مردم گرفته و از کوره اندیشه و خیالش گذرانده و به شکل آبداری در ابیات گنجانده است. و یا در حکم مصراع محسوسی است که به عنوان تمثیل یا تشبیه مرکب، به مصراع معقولی ساخته است و با توجه به این‌که واژه‌ها و بافت آنها از زبان مردم گرفته شده و برای همه کس قابل دریافت و تفهیم‌اند، می‌توان همان‌تک مصراع‌های محسوس را به شکل ضرب‌المثل یا مثل سایر نیز به کار برد.

منابع

۱. ابراهیم شکورزاده: عقاید و رسوم مردم خراسان، انتشارات سروش، تهران، چاپ دوم ۱۳۶۲ ه.ش.
۲. احمد شاملو: کتاب کوچک، انتشارات مازیار، تهران، دفتر اول، چاپ دوم ۱۳۷۷ ه.ش، ج ۱.
۳. احمد وکیلان، سید: رمضان در فرهنگ مردم، انتشارات سروش، تهران، چاپ اول ۱۳۷۰ ه.ش.

۴. بیهقی، حسین علی: پژوهش و بررسی فرهنگ عامه ایران، اداره موزه‌های آستان قدس، چاپ دوم ۱۳۶۷ ه.ش.
۵. جلال آل احمد: اورازان، انتشارات مجید، تهران، چاپ سوم ۱۳۷۶ ه.ش.
۶. خرم‌شاهی، بهاء‌الدین: حافظ‌نامه، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۳ ه.ش، ج ۲.
۷. رهبر، [دکتر] خلیل خطیب: مرزبان‌نامه، انتشارات صفی علی شاه، تهران، چاپ هشتم ۱۳۷۵ ه.ش.
۸. سجادی، [دکتر] سید ضیاء‌الدین: فرهنگ لغات و تعبیرات خاقانی ثروانی، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۷۴ ه.ش، ج ۱.
۹. شمیسا، [دکتر] سیروس: سبک‌شناسی شعر، انتشارات فردوس، تهران، چاپ دوم ۱۳۷۵ ه.ش.
۱۰. صادق هدایت: نیرنگستان، انتشارات بی‌تا، تهران، چاپ دوم ۱۳۴۲ ه.ش.
۱۱. عباس فعی، حاج شیخ: مفاتیح الجنان، انتشارات فاطمة الزهرا، ۱۳۷۶ ه.ش.
۱۲. گلچین تهرانی، احمد گلچین معانی بن علی اکبر: فرهنگ اشعار صائب، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ دوم ۱۳۷۳ ه.ش، ج ۲.
۱۳. محمدی، محمد آقا: فرهنگ مردم ابهر، چاپ و نشر ساعر ناجا، چاپ اول ۱۳۷۴ ه.ش.
۱۴. مصفا، ابوالفضل: فرهنگ اصطلاحات نجومی، مؤسسه تاریخ فرهنگ ایران، تبریز، ۱۳۷۵ ه.ش، ج ۱.
۱۵. معین دشتی، دکتر محمد معین: فرهنگ فارسی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ هشتم ۱۳۷۱ ه.ش، ج ۲.
۱۶. میرنیا، سید علی: فرهنگ مردم ایران، نشر رامه، تهران، چاپ اول ۱۳۶۹ ه.ش.
۱۷. نظامی گنجوی، نظام‌الدین الیاس بن یوسف: مخزن الاسرار: شرح... از برات زنجانی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۴ ه.ش.